



دکتر سید رحیم ابوالحسنی / استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

مردم هر سرزمینی رؤیایی برای حال و آینده خود دارند. در این صفحه بر آنیم تا ویژگی‌های رؤیای مردم ایران را بشناسیم. این بار دکتر سید رحیم ابوالحسنی استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران از ریشه‌ها و سرچشمه‌های رؤیای ایرانی و ضرورت بازگشت به مذهب، عرفان و ادبیات فارسی نوشته است.

رؤیای ایرانی | **۶+**

ریشه رؤیای ایرانی در عرفان و ادبیات است، باید به سعدی، حافظ و مولوی برگردیم



ما به آرمان‌های اجتماعی با توانایی کنار هم نگه داشتن ما به عنوان اعضای یک جامعه احتیاج داریم. وقتی از آرمانی با توانایی ایجاد چسبندگی اجتماعی صحبت می‌کنیم، چیزی از جنس تخیل همگانی و رؤیای جمعی را مراد کرده‌ایم. اما قبل از پرداختن به رؤیای جمعی ملت و بررسی ضرورت آن، باید دید که آیا مقدمات این بحث در یک جامعه فراهم شده است یا خیر. به عنوان یک زمینه ضروری در ابتدا لازم است «هویت ملی» در یک جامعه شکل بگیرد. یعنی جامعه باید بتواند خود را به عنوان یک «ملت» پذیرفته و خود را با این هویت در برابر دیگری تعریف کند. زمانی که «ملت» در جامعه شکل گرفته باشد، این ملت قادر است هم برای خود شناسنامه‌ای بسازد و هم آینده‌ای را متصور باشد. باید در نظر داشت که «هویت» قبل از هر چیز یک مسأله ذهنی است. قبل از اینکه «ملت» شکل عینی و آبژکتیو پیدا کند، باید در ذهن افراد جامعه ایجاد شده باشد. کشوری همانند کشور ما که در ۱۵۰ سال اخیر دستخوش تهاجم فکری بوده است، در این زمینه دچار مشکل خواهد بود. اولین تهاجمی که با آن روبه‌رو بودیم نظام سیاسی قبیله‌ای ایران در زمان قاجار و دوره‌های پیش از آن بود. نظام قبیله‌ای یک نظام سیاسی ملیت‌ساز نیست. تهاجم بعدی از سوی غرب اتفاق افتاد. در برهه‌هایی از این ۱۵۰ سال، با فرهنگ سیاسی جدیدی روبه‌رو بودیم که فرهنگ غربی را با خود به همراه آورد. این فرهنگ هم در تعارض با فرهنگ دینی ما بود و هم در تعارض با فرهنگ ایرانی‌مان. حتی دولت مدرنی هم که بعد از انقلاب مشروطه در کشور مستقر شد در ایجاد یک ناسیونالیسم ایرانی نتوانست موفق عمل کند.

رژیم پهلوی اول سعی کرد با الگو گرفتن از ایران باستان نوعی ناسیونالیسم را در ایران برقرار کند. ولی عملاً ساختار تکنولوژی و اجتماعی و فرهنگی جامعه را به سمت هویت غربی برد. در نتیجه خود نظام پهلوی دچار پارادوکس شد. چراکه از یک طرف سعی داشت شاهنشاهی گذشته را احیا کند و از طرف دیگر مدهوش توسعه غرب شده و نظام اجتماعی و اقتصادی را به الگوهای غربی نزدیک کرد. در حالی که در یک کشور نظام سیاسی باید با نظام اجتماعی و اقتصادی همخوانی داشته باشند. در دوران پهلوی دوم هم همچنان با همه‌های ضدملت‌سازی دست به گریبان شدیم. به صورتی که مشکلات جدی هویتی برای ما رقم خورد. با وقوع جنگ ایران و عراق تا حدودی به حل این تعارض‌ها کمک شد و همان‌طور که جنگ جهانی دوم باعث

شد ناسیونالیسم شوروی احیا شود جنگ بین ایران و عراق و مسأله دفاع از کشور باعث شد مقداری به هویت ملی ایرانی برگردیم. کسانی مثل عبدالکریم سروش و فرهنگ رجایی از اختلاط سه فرهنگ غربی، ایرانی و اسلامی صحبت و سعی کرده‌اند این سه را با هم منطبق کنند. با این حال بحثی جدی پیرامون هویت‌سازی و ملت‌سازی طرح نشده است. اخیراً می‌بینیم که در تلویزیون بر مفهوم «ایران من» تأکید می‌کنند و تلاش‌هایی در کار است تا ملی‌گرایی به نوعی احیا شود. اما نکته اینجاست که در طول تاریخ متأسفانه جامعه به تناسب تعارض‌هایی که مردم با نظام‌های سیاسی مستقر پیدا می‌کنند از هویت ملی دور شده و به فرهنگ‌های بیگانه گرایش پیدا کرده است. اینجا همان جایی است که روشنفکران ما باید سعی کنند برای حفاظت از هویت ملی ورود کنند. اساساً اگر جامعه‌ای بخواهد در دنیای امروز به حیات خود ادامه دهد باید هویتی را برای خود و رؤیایی مشترک برای تداوم این هویت در نظر بگیرد. این راهی ندارد جز اینکه گذشته خود را پالایش کرده، نقاط مثبت آن را استخراج و «رؤیای ملی» را از این نقاط مثبت بیرون بکشد. از میان عناصر فرهنگی کشورمان متریا ل لازم برای ساختن این تخیل جمعی و رؤیای همگانی ادبیات‌مان است. بجز این چیز زیادی از تمدن ما باقی نمانده است که بخواهیم به آن رجوع کنیم. باید به سعدی، حافظ و مولوی برگردیم. اشعار همان دیوان‌هایی که سالیان سال روی طاقچه مردم بوده‌اند و مردم با آنها الفت دارند.

در صحبت از آرمان جمعی ایرانی موارد دیگری را هم باید در نظر گرفت. فضای فرهنگی ایران، پاکستان و هندوستان فضایی عرفانی است. تجسم آن را می‌توان در شعر سعدی،



اساساً اگر جامعه‌ای بخواهد در دنیای امروز به حیات خود ادامه دهد باید هویتی را برای خود و رؤیایی مشترک برای تداوم این هویت در نظر بگیرد. این راهی ندارد جز اینکه گذشته خود را پالایش کرده، نقاط مثبت آن را استخراج و «رؤیای ملی» را از این نقاط مثبت بیرون بکشد

مولوی و سایر شعرای مان دید. ما نمی‌توانیم فرهنگ مادی غرب را در این کشورها مستقر کنیم. از طرف دیگر این منطقه در جوار منطقه‌ای است که انبیا در آن ظهور کرده‌اند. به عقیده من باید نوعی فرهنگ عرفانی - مذهبی در این منطقه مستقر باشد. از سوی دیگر تقابل ما با غرب، با مغول و... نشان می‌دهد که ما ملت آزادهای هستیم. آزادی‌مان به اشعار و اساطیرمان هم تسری پیدا کرده است. نمونه‌اش داستان یعقوب لیث است. اگر دقت کنید در هر منطقه‌ای از ایران اسطوره‌های آزادی وجود دارند. مثلاً در جریان انقلاب مشروطه ستارخان و باقرخان را داریم. پس لازم است روحیه عرفانی، ویژگی‌های مذهبی و آزادی‌های سیاسی را در کنار هم قرار بدهیم تا به آرمان و رؤیایی که رهایی‌بخش است برسیم. برای این منظور می‌توانیم اساطیرمان را از ادبیات استخراج و در این حوزه‌ها وارد کنیم. موضوعاتی اهمیت دارند که درون فرهنگ یک جامعه امکان بقا پیدا کرده‌اند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید از قاجاریه و دودمان پهلوی چیزی باقی نمانده است ولی عناصری وجود دارند که مردم همچنان به آنها علاقه‌مند هستند چرا که این عناصر با ویژگی‌های ملی جامعه سازگار بوده‌اند. نقطه شروع کار ما اینجاست.

لازم است مجدداً بر نقش روشنفکران و جامعه مدنی تأکید کنم. این گروه‌ها به عنوان نهادهای واسط می‌توانند نقش رهبری فکری جامعه را به عهده گرفته و با گفتمان‌سازی راه‌حل‌هایی را برای جامعه در بن‌بست قرار گرفته، ایجاد کنند. فارابی در کتاب «سیاست مدنی» جوامع را به شش دسته تقسیم می‌کند. یک سری جوامع معیشتی هستند، یک سری از آنها قدرت‌طلب‌اند، یک سری لذت‌طلب، یک سری ثروت‌طلب، یک سری کرامت‌طلب و یک سری هم آزادی‌طلبند. فارابی این را هم اضافه می‌کند که اندیشه‌های فاضله در جامعه‌ای رشد کرده و تبلور پیدا می‌کنند، که آزادی وجود داشته باشد. اگر جامعه را از سلطه سیاست آزاد کنیم مسیر بالندگی فرهنگی خود را پیدا خواهد کرد. نقش سیاست باید این باشد که امکان آزادی را در جامعه فراهم کند. در این جامعه امکان تعامل اندیشه، تقابل اندیشه و تعمق شکل به وجود خواهد آمد. در حال حاضر احساس می‌کنم در کشور گرایشی به سمت ایجاد تشکل‌ها شکل گرفته و چه در شبکه‌های اجتماعی و چه در دنیای واقعی شاهد شکل‌گیری جامعه مدنی هستیم که حضورشان در راستای ساخت و پرداخت رؤیای ایرانی امیدوارکننده است.